



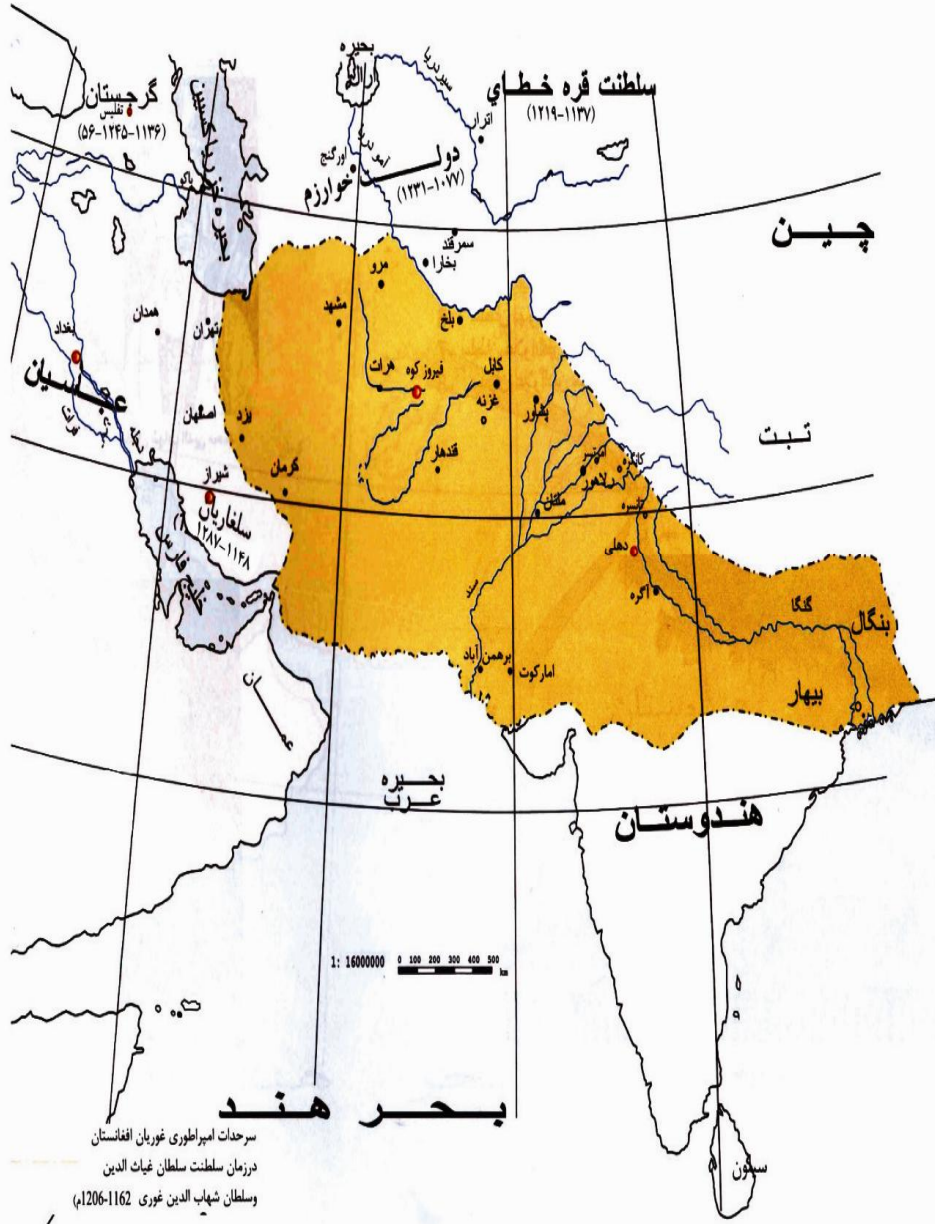
جایگاه امپراطوری غوریه‌ها در تاریخ افغانستان

سال 1394

مؤلف : سرمؤلف عبدالغیاث غوری

اهدا به نواسه های عزیزم مصطفی سوری ، مصور سوری ویوسف شجاع غوری

دولت غوریان





بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

غوریان آریایی نژاد، پس از دولت بزرگ غزنین، دودمان دیگری اند که در سرزمین آریانای بزرگ و باستانی، رهبری روند خودگردانی ملی و تقویة فرهنگ باستانی آریانای کبیر را از آسیای میانه تا هندوستان و عراق واز چین و جیهون تادریای هرمز به نفع صلح و مشارکت همگانی به نمایش گذاشتند.

مطالعة تاریخ غور از لحاظ این که:

الف) آنان در رخدادهای سیاسی - نظامی قرن ششم هجری قمری(ق) در خراسان(آریانای دیروز و افغانستان امروز)، ماوراءالنهر و هند نقش فعال و تعیین کننده یی داشتند؛

ب) امپراتوری غور از امکانات مادی و معنوی خود برای انتشار دین مقدس اسلام و گسترش تمدن اسلامی در هند استفاده اعظمی نمود، که بزودی نتیجه آن در قالب حکومت اسلامی در هندوستان متجلی گشت، بسیار مهم و با اهمیت است. زیرا ظهور دولتمردان مدبر و جهانگشایان زبردست در این دیار برین حقایقی را ماندگار نموده اند که در خور توجه می باشد. چنانچه ملک الکلام مبارکشاه در قرن هفتم قمری(ق) استادانه در باره غور چنین سروده :

دیار بلندش ازان شد مصون که از دست هر فتنه آمد بیرون

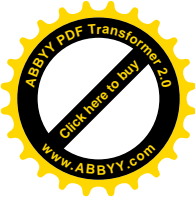
استاد خلیلی، شاعر جلیل القدر میهن در باره غور چنین زیبا سروده:

به غور بلند و حصار بلند که از چرخ گردان نبیند گزند

هم چنان حضرت مولانا جلال الدین محمد بلخی در بیتی در باره چنین سروده:

آنکه زروم زاده بُد، جانب روم وارود وان که زغورزاده بُد، هم سوی غور می رود

از خوانندگان محترم تقاضا دارم برای رفع نقایص و کاملتر شدن موضوع نگارنده را از نظریات و اطلاعات علمی جدید خود مستفید ساخته، امتنان بخشند.



نقش امپراطوری غوریها در تاریخ افغانستان

غوری های آریایی نژاد، بعد از غزنوی ها دودمان دیگری از آریانای بزرگ و باستان اند که روند خود گردانی، تقویۀ فرهنگ باستانی، تساهل و مسامح مذهبی و لسانی، صلح و مشارکت همگانی را به نمایش گذاشتند.

فرمانروایی غوریها که از عهد صدر اسلام آغاز می گردد، در سه دوره می توان مطالعه کرد:

اول - دوران حکومت محلی ؛

دوم - دوران امپراتوری و اوج قدرت ؛

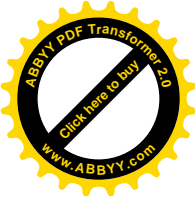
سوم - دوران افول.

اول - دوران حکومت محلی غور (از اوایل خلافت خلیفۀ چهارم تا 556ق)

غوری ها از غور در مرکز افغانستان برخاستند، در اصل منسوب به ملک شنسب بن خرنک اند که در غور امارت داشت و بنابر نوشته منہاج السراج جوزجانی در کتاب طبقات ناصری ملک شنسب در صدر اسلام داوطلبانه به دین مقدس اسلام مشرف شد و در عهد خلافت حضرت علی (کرم الله وجهه) عهد و لواء که دو نشانه امارت بود از آن حضرت گرفت و هم چنان ماهویه سوری امیر مرو نیز در این زمان از خلیفۀ چهارم عهد و لواء امارت به دست آورد.

امرای غور به دلیل وضعیت خاص جغرافیایی و واقع شدن در ناحیۀ صعب العبور از همان ابتداء از استقلال نسبی برخوردار بودند و بیشتر پادشاهان و کشور گشایان قادر نشده اند که این سرزمین را به زیر فرمان خویش در آورند .

غوریان در نهضت عباسیان شهم فعال گرفتند، امیر فولاد غوری و پس از او امیر کرور (برادرزاده اش)، ابو مسلم خراسانی را در انتقال قدرت از امویها به عباسیها فعالانه همکاری نمودند. اما اولین کسی که عهد و لواء امارت از هارون الرشید گرفت، امیر بنجی نهاران بود. او بعد از امیر فولاد غوری، دومین امیر قدرتمند غور محسوب می شود.



از امرای غور شخصی که با سبکتگین و پسرش سلطان محمود غزنوی معاصر بود و پیوسته مورد تعرض سبکتگین قرار می گرفت، محمدسوری نام داشت. سر انجام سلطان محمود غزنوی در سال 41 هجری قمری (ق) مطابق 1011م ، بر محمد سوری تاخت و او را به تکتیک خاص به اسارت گرفت.

امیر محمدسوری در اسارت سلطان محمود غزنوی وفات نمود و سر پرستی غور از طرف سلطان محمود به پسرش ابوعلی محمد بن محمدسوری سپرده شد. از همین تاریخ به بعد غوریان زیر فرمان غزنویان در آمدند و سالانه مالیات جنسی و آنهم اسلحه باب، چون جوشن، کلاه خود جنگی وزره را به غزنویان می پرداختند.

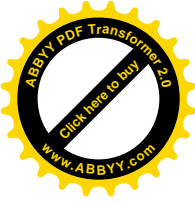
غور در زمان ابوعلی به سبب داشتن روابط نیک بادربار غزنین، مشکل خارجی نداشت و از امنیت نسبی داخلی برخوردار بود؛ اما از این که سلطان محمود غزنوی در هندوستان و خراسان مصروف بود، به غور کمتر متوجه گرد. ازینرو، برادر زاده ابوعلی، عباس بن شیث که مرد فاضل و منجمی ماهر بود با مساعدت ناراضیان که عمدتاً از جوانان بودند او را از امارت خلع و محبوس کرد و خود (عباس) جانشین وی شد. میان او و جدش (امیر محمدسوری) دو مشابَهت دیده می شود:

- 1- امیر عباس مانند جدش (امیر محمدسوری) مخالف سلطه غزنویان بر غور بود. سر انجام امیر محمدسوری بر سر این عقیده جان باخت و امیر عباس به امر سلطان ابراهیم غزنوی از امارت عزل و در غزنین زندانی گردید.
- 2- پسران هر دو که پس از آنها به حمایت غزنویان به امارت رسیدند، مجری سیاستهای غزنویان بودند.

چنانچه، امیر محمد بن عباس که از طرف سلطان غزنین (سلطان ابراهیم) به امارت غور رسید، مجری بی چون و چرایی سیاستهای دربار غزنین بود. پس از او امیر قطب الدین محمد بن حسن جانشین اش گردید، از انتقال قدرت به قطبالدین حسن که احتمالاً پسر امیر محمد بن عباس است اطلاع دقیقی در دست نیست. اما با توجه به اینکه حرکت و شورشی در این زمان گزارش نشده، ممکنست این انتقال به آرامی صورت گرفته باشد.

به هر حال، سلطه غزنویان بر غور که بیش از یک قرن دوام داشت دارای فراز و نشیب هایی بود، غزنویان به دلیل این که نمی خواستند حکومت مقتدر دیگری در کنار خود داشته باشند بر غور حمله کردند. ولی آنان این سرزمین را جزء قلمروشان نکردند، اما خراجگزار خویش نمودند.

با مرگ سلطان مسعود به سال 432ق به دلیل اغتشاشات داخلی در قلمرو غزنویان سلطه غزنویان بر غور کاهش یافت. پس ازین، غور نقش حایل میان غزنویان و سلجوقیان را ایفا می کرد. غزنویان تا عهد بهرامشاه



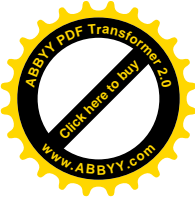
غزنوی (511-548ق) سلطه خود را بر امرای غور حفظ کردند. تا این که با اتخاذ سیاست های نادرست او نه تنها غزنین روبه افول نهاد، بلکه به دست غوری ها افتاد.

با کشته شدن امیر قطب الدین حسن (سال 492ق) در شورش داخلی غور، پسرش عزالدین حسین مسهور به ابو سلاطین در سال 493ق به حکم سلطان غزنین (علاءالدین مسعود بن سلطان ابراهیم) به مسند امارت غور نشست. با مرگ سلطان مسعود غزنوی (سال 509ق) بر سر جانشینی میان فرزندانش اختلاف به وجود آمد و موجبات ضعف آنها مهیا گشت. تا این که، غزنویان خود تحت سلطه سلطان سنجر سلجوقی قرار گرفتند و خراجگزار وی شدند. بدین ترتیب، غوریان نیز مانند مخدوم شان تا آماده شدن زمینه ها برای رهایی از سلطه بیگانه خراجگزار سلطان سنجر بودند.

سلطان عزالدین حسین هفت پسر داشت که مشهور به هفت اختر اند. پس از مرگ عزالدین حسین فرزندش، سیف الدین سوری، به عنوان سلطان بر جایش نشست و قلمرو متصرفه اش را میان برادران قسمت نمود. چنانچه قطب الدین محمد به امارت فیروز کوه، بهاءالدین سام به امارت دارالملک مندیش، فخرالدین مسعود به امارت بامیان و تخارستان، علاءالدین حسین به امارت و جیرستان و اجرستان، شهاب الدین محمد به امارت مادین، شجاع الدین بوعلی به امارت جرماس رسیدند. قطب الدین محمد همین که به امارت رسید، برای ساختن دارالملکی مطابق شأن خود به جستجو پرداخت، تا این که در جبال غور در موضع فیروز کوه قلعه حصین بنا نمود و به ملک الجبال شهرت یافت. این اقدام او سبب شد تا برادرانش او را متهم به استقلال طلبی و تفوق جویی نمایند، ازین زمان به بعد آتش نفاق و اختلاف میان برادران زبانه کشید و هر کدام دم از خود مختاری زد. ازین رو، ملک قطب الدین محمد به غزنین نزد بهرامشاه رفت.

در ارتباط رفتن قطب الدین محمد به غزنه دو فرضیه را می توان اقامه کرد:

- 1- قطب الدین محمد، شاید برای فایق آمدن بر برادران می خواست از بهرامشاه مساعدت بگیرد و بهرامشاه نیز خواستار آن بود تا برغور دوباره تسلط پیدا نماید. ازینرو، قطب الدین محمد را در غزنین آزاد گذاشت، او تا آنجا پیشرفت که با یکی از دختران بهرامشاه ازدواج نمود. سر انجام حاسدان او را متهم به خیانت کردند تا این که بهرامشاه او را به قتل رساند.



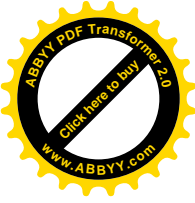
2- با توجه به این که بهرامشاه چرا در باز گشت قطب الدین اقدامی نکرد و به طور مرموزی با نوشاندن شربت مهلک او را به قتل رساند، می توان گفت قطب الدین محمد در ظاهر به عنوان پناهنده، ولی در واقع برای ارزیابی موقعیت سیاسی و نظامی بهرامشاه به غزنین رفته باشد. بهر حال، قتل او سبب شد تا سلاطین غوری انتقام دیرینه خود را از در بار غزنین بگیرند.

سلطان سیف الدین سوری که بر خلاف اسلافش دست نشانده و خراجگزار نبود، با حسن سیاست به توسعه غور پرداخت. او در سال 543 ق غرض انتقام قتل برادرش به غزنین لشکر کشید، و امور سلطنت فیروزکوه غور را به برادرش، بهاءالدین سام که امیر مندیش بود، سپرد. بهرامشاه که توان مقاومت را بر خود ندید، به منظور تهیه نیروی بیشتر و آماده گی بهتر به جانب هند عقب نشینی نمود. سلطان سیف الدین سوری بر غزنه تسلط یافت و بر تخت غزنویان در غزنی جلوس کرد و با خوشباوری و بی توجهی به خطرهای تهدیدات احتمالی بخش اعظم سپاهیان خود را واپس به غور فرستاد، زیرا از حمله سلطان سنجر سلجوقی، متحد بهرامشاه، بر غور در هراس بود و هم از شورش برادرانش در غور بیم داشت. بهر حال، حدس اش به واقعیت نه پیوست، همین که زمستان فرا رسید و راههای غور به غزنی مسدود گردید، بهرامشاه و طرفدارانش با اغتنام از فرصت، به سرعت به غزنی حمله کردند. سلطان سیف الدین از این که نیروی کافی در اختیار نداشت ناگزیر با سپاه معدود غوری به جانب غور عقب نشینی کرد، تا اینکه در محلی به نام سنگ سوراخ (در نزدیکی غزنه) با هم درگیر شدند. در حالیکه سلطان سیف الدین و همراهانش مردانه رزمیدند، سر انجام به سبب خلاصی مهمات، آذوقه و سرمای شدید تسلیم شدند.

بهرامشاه، سلطان سیف الدین سوری و وزیرش، مجدالدین موسوی را بر شترها سوار نمودند و در کوچها و بازار غرض تحقیر گرداندند و سپس آن دورا به دار آویختند و سر سلطان سیف الدین را بریده نزد سلطان سنجر فرستاد.

بهاءالدین سام به محض آگاهی از قتل برادرش سلطان سیف الدین سوری جانشین او شد و بدون درنگ غرض انتقام خون برادرانش با سپاه غور و متحدانش به سوی غزنین به راه افتاد، و امور فیروزکوه را به برادرش سلطان علاءالدین حسین، سپرد. اما پیش از آن که به آنجا برسد، در گیلان (کیدان نزدیکی غزنه) درگذشت. با وفات او سه تن از فرزندان عزالدین حسین در راه تصرف غزنین جان باختند، اما از تصرف آن منصرف نشدند.

علاءالدین حسین شخصی مدبر و شجاع بود. هنگامی که از مرگ برادر مطلع شد، بی درنگ به بسیج سپاه پرداخت و به سوی غزنین حرکت نمود، و پس از طی مسیر به زمینداور رسید. بهرامشاه به محض آگاهی از این لشکر کشی، برای منصرف نمودن قلمرو غوریان، توانایی نظامی خود را به نمایش کشید. اما علاءالدین حسین که در خشم



انتقام خون برادرانش می سوخت و جزء حمله به غزنه، تسکین نمی شد. ازینرو، تهدیدات بهرامشاه در عزم استوار وی کوچکترین خللی وارد ننمود.

سلطان علاءالدین حسین که این نبرد را سرنوشت ساز می دانست تدابیری اتخاذ کرد که از تواناییهای نظامی اش نهایت درجه استفاده نماید. اوبا بکار گیری تکتیک های نظامی توانست ابتداء، سپاهی را که بوسیله دولتشاه بن بهرامشاه فرماندهی می شد، غافلگیر نماید وفرمانده را بکشد. بهمین ترتیب، درچند نبرد دیگر سپاهیان غزنین را سراسیمه ومتلاشی نمود تا اینکه بطرف غزنین پا به فرار نهادند. بهرامشاه که موفق به تنظیم وباز سازی سپاهش نشد، صحنه را بر روی سپاهیان غور خالی کرد وبطرف هند فرار نمود.

سلطان علاءالدین حسین غوری با سپاهش پیروزمندانه وارد غزنه گردید وبه سلطان معظم ملقب شد، پس از آنکه غزنه را که به عروس شهرها شهرت داشت از روی خشم به آتش کشید، اورا جهانسوز نامیدند.

به هر حال،سلطان علاءالدین حسین بعد از تصرف غزنه یکی از سپهسالاران خود به نام امیرخان با پنجهزار سپاه در غزنه گذاشت وخود به غور باز گشت. در باره مراجعت او از غزنه به غور، دوفرضیه را می توان اقامه نمود:

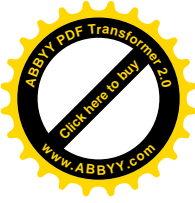
1- عملکرد او در غزنی انتقام جویانه بوده نه ماندن در غزنین؛

2- از این که بهرام شاه تحت حمایت سلطان سنجر سلجوقی قرار داشت از لشکر کشی او به غور بیم داشت.

پیروزی غوریان بر غزنویان سبب شد تا غوریها خودرا وارث قلمرو غزنویها بدانند و از دادن خراج به سلطان سنجر اباورزند. ازینرو، بر خورد نظامی آنان با سلجوقیان اجتناب ناپذیر گردید.

بهرصورت، طرفین مخاصمه به بسیج قوا پرداختند و جنگ میان آنها در منطقه اوبی در کنار هریرود، آغاز گردید. در نتیجه سپاه سلطان علاءالدین حسین غوری به دلایل گوناگون شکست خورد وسلطان غوری اسیر سلطان سنجر شد. سلطان سنجر بزودی به ظرافت طبع وخوش مشربی سلطان غوری پی برد وغل ورنجیر از وی برگرفت.

سلطان علاءالدین در حدود یکسال در دربار سلطان سنجر باقیماند، احتمالاً سلطان سنجر برای آنکه بتواند از سپاه غوریان در برابرغزان بهره بگیرد، نه تنها اورا آزاد کرد، بلکه محافظت اموال ودارایی هایش را که گمان می کرد عنقریب به دست غزان اسیر ویا کشته می شود، به وی واگذار نمود تا اموال متذکره را به غور انتقال دهد ونیز فرمود تومرا به منزلت برادری. اگر بر غزان پیروز شدم اموالم را باز گردان والا بهتر است نزد توباشد.



سلطان سنجر بزودی اسیر غزان گردید و در سال 552ق ازین دنیارفت و صحنه برای کشور گشایی غوریان آماده گردید.

سلطان علاءالدین حسین غوری پس از بازگشت به غور از یکطرف با گروهی از متمردان مواجه گردید که در ایام غیابتش دست به قتل، غارت، چپاول، و ناامنی زده بودند و از طرف دیگر با ناصرالدین حسین مادینی، که امرا و اکابر برای اعاده نظم او را به امارت غور برگزیده بودند و از طرف متمردان حمایت می شد، مواجه گردید. تا اینکه ناصرالدین حسین مادینیه وسیله کنیزان او در حرم توسط بالشت خفه گردید و زمینه برای ورود سلطان علاءالدین حسین فراهم شد. سلطان به محض ورود به غور به قلع و قمع متمردان و مخالفان پرداخت و پس از اعاده نظم و امنیت به کشور گشایی مشغول شد و بلاد بامیان، تخارستان، جروم (اراضی گرمسیر)، زمینداور، بست و قلعه مستحکم تولک را تصرف کرد. سلطان علاءالدین به استسنای روزهاییکه نزد سلطان سنجر بود در دو دوره حدود یازده سال زعامت غور را به عهده داشت، دوران حکومت وی از پرماجرترین دوران زمامداری غوریان بود، به حق می توان ادعا کرد که او پایه گذار استقلال دولت مستقل غوری است.

سیف الدین محمد بن علاءالدین حسین پس از وفات پدر (556ق) به حمایت اشراف، اکابر و امرای غور جانشین پدر شد. او علی الرغم جوانی و بی تجربگی، به روش حکومتداری بخوبی واقف بود. او ابتداء برای پسران کاکای خود غیاث الدین محمد سام و معزالدین محمد (شهاب الدین غوری) را که پدرش به سبب سعایت و بدگویی حاسدان در وجیرستان حبس کرده بود، آزاد کرد و مشاور و مصاحب خویش گردانید. هم چنان او رعایا را سرمایه حکومتش میدانست توجه مبذول داشت و دلجویی کرد. که به این ترتیب، امور داخلی کشور را سامان بخشید. وی که ناچار به جنگ با غزان بود به بسیج قوا اقدام کرد و از غرستان (غرجستان)، قادس و مرو گذشت و با غزان مصاف داد. در این نبرد او به وسیله یکی از امرای سپاه خود به نام ابوالعاس شیث به کینه خون برادرش (درمیش) که به دست سلطان سیف الدین محمد کشته شده بود از پشت با نیزه مورد حمله قرار گرفت و از اسب بر زمین افتاد و سپاه غور متلاشی گردید، متلاشی شدن سپاه نه تنها باعث اضمحلال غوریها نشد، بلکه زمینه اوج قدرت غوریان فراهم گردید و چالش ها به فرصت ها مبدل گشت.

دوم - دوره امپراتوری و اوج قدرت غوریان (556-602 ق)

سلطان علاءالدین حسین نه تنها عالم، مدبر، آگاه به تاریخ، ادیب، شاعر و مسلط به زبانهای فارسی و عربی بود، بلکه مؤسس امپراتوری غور نیز شمرده می شود. او زمانی که دوباره به قدرت رسید ابتداء امور غور را سروسامان



داد وبعد ساحة قلمروش را وسعت بخشید وبامیان، تخارستان، وبدخشان را به برادر بزرگ خود ملک فخرالدین مسعود سپرد، از همین وقت است که سلسله امرای محلی بامیان به میان آمد و تا نفوذ خوارزم شاهیان دوام کرد. دوران اوج شکوه وعظمت غوریان که حدود پنجاه سال را در بر گرفت با سلطنت دو تن از پسران بهاءالدین سام، یعنی غیاث الدین محمد سام وسلطان معزالدین محمد(سلطان شهاب الدین محمد غوری)، مصادف بود. این دو برادر با برخورداری از استعداد وتوانایی های فرمانروایی، عدالت گستری، روحیه رعیت پروری، تساهل وتسامح مذهبی وزبانی وآگاهی از موقعیت های سیاسی ونظامی محیط اطراف خود با اتفاق و اتحاد نظر وعمل، وبهره گیری از نیروهای مادی ومعنوی غوریان وهم پیمانان شان، معمار وسازنده این عصر باشکوه بودند. آنها نه تنها چالشهارا به فرصت هاتبدیل نمودند، بلکه با سرعت بر مشکلات داخلی فایق آمدند ومتوجه مرزهای غور شدند وحکومت محلی غور را به امپراتوری مبدل نمودند که تقریباً خراسان وهندوستان را دربر می گرفت، وبا حکومت قدرتمند خوارزمشاهیان دم برابری و حتی تفوق میزدند.

سلطان غیاث الدین ابوالفتح محمد سام بن بهاءالدین سام(556- 599 ق)

یکی ازخوشنام ترین سلاطین غوری بعد از سیف الدین محمد بن علاءالدین حسین که نشانه های پادشاهی از جبینش هویدا بود، از طرف امرا ، اکابر وسپاه به سلطنت بر گزیده شد. شهاب الدین محمدکه در نزد کاکایش ملک فخرالدین مسعود بود از جلوس برادر(سلطان غیاث الدین) بر تخت فیروزکوه اطلاع یافت، بیدرنگ بامیان، را به قصد فیروزکوه ترک نمود ومورد استقبال گرم برادر قرار گرفت واز جانب وی به مقام سپهسالاری رسید.

سلطان غیاث الدین محمد سام یا سلطان بزرگ غوری هنوز از مشکلات داخلی فارغ نشده بودکه بامخالفت وحمله کاکایش ملک فخرالدین مسعود امیر بامیان که خود را وارث سلطنت غوری می دانست مواجه گردید. فخرالدین مسعود، با علاءالدین قماچ، حاکم بلخ وتاج الدین یلدز، حاکم هرات که از امرای سلطان سنجر سلجوقی بودند علیه سلطان بزرگ غوری هم پیمان شد، هر کدام با سپاه منظم خویش رهسپار فیروزکوه شدند. سلطان بزرگ غوری برای جلوگیری از پیوستن آنها باهم، ابتداء سپاهیان هرات را باقتل تاج الدین یلدز از پای در آورد وسپس به سوی نیروهای بلخ شتافت وعلاءالدین قماچ را به سزای اعمالش رساند وسر اورا به منظور ایجاد وحشت در سپاه مخالف به کاکایش فرستاد. ملک فخرالدین مسعود ناگزیر تصمیم به عقب نشینی گرفت. اما سپاه سلطان غیاث الدین ابوالفتح محمد سام اورا تعقیب ودستگیر نمودند. سلطان بزرگ وبرادرش با کاکای خویش با احترام رفتار نمودند ودوباره اورا به حکومت بامیان ابقا کردند.

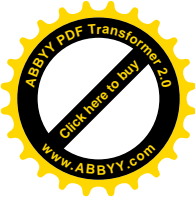


این پیروزی سبب تقویت سلطان غیاث لدین محمد غوری گردید، وزمیننه برای توسعه وگسترش مهیا گردید. اوبا مدت کمی توانست مناطق گرمسیر، زمینداور، قادس، وولایات کالیون، فیوار وسیفرود را متصرف شود و سپس بلاد غرستان(غرجستان) طالقان، بادخیز(بادغیس) وجرزوان را نیز که زیر اداره غزا و حکام سلطان سنجر بودند، جزقلمرو خویش کرد وبا غرجستانیان وصلت نمود. اوجروم و تکناباد را به برادرش شهاب الدین محمد غوری واگذار کرد وبعد از خارج نمودن غزان از غزنین، در سال 569ق آنجا را نیز ضمیمه حکومت سلطان شهاب الدین محمد غوری نمود.

شهر هرات که پس ازیلدز به دست بهاءالدین طغرل یکی از غلامان سلطان سنجر افتاده بود، مردم از دست او بستوه آمده بودند، سلطان غیاث الدین محمد سام غوری به تقاضای اهالی لیبیک گفته هرات را فتح وفوشنج(زنده جان) را نیز به تصرف آورد. امیر نیمروز (سجستان یا سیستان) با فرستادن نماینده اطاعت خودرا از او اعلام نمود. وی(سلطان بزرگ) در ادامه فتوحاتش اندخوی، فاریاب، پنجده، مرورود، دزق و خلم را متصرف شد ، سکه وخطبه به نام سلطان غیاث الدین ابوالفتح محمد سام غوری (سلطان بزرگ) در این مناطق مروج شد.

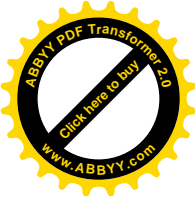
پر حادثه ترین دوره زمامداری سلطان غیاث الدین محمد سام غوری را در رابطه اوبا خوارزمشاهیان تشکیل می دهد ، که می توان آن را در سه عامل جستجو کرد:

- 1- سلطان غیاث الدین ابوالفتح محمد سام غوری از اختلافات و دشمنی خوارزمشاهیان با خلیفه بغداد(الناصرالدین) آگاه بود، او به منظور قطع رابطه آنها با خلیفه بغداد تدابیری سنجد و موانعی را در برابر خوارزمشاهیان ایجاد نمود. خلیفه بغداد که با سلطان بزرگ غوری روابط ومیانة خوبی داشت، غوریان را نیروی مناسبی برای تحقق اهداف خلافت خود می دانست وغوریان نیز علاوه بر توسعه قلمرو خود امکان آن را پیدا می کردند، ازین ماموریت برای توجیه جنگهای خود در برابر خوارزمشاهیان بهره برداری نمایند.
- 2- غوری ها بعد از تصرف غزنین امکان آن را پیدا نمودند که امپراتوری تأسیس نمایند. بنابر این، تصرف متصرفات خوارزم شاهیان بخصوص خراسان را از اهداف استراتیجی خود قرار دادند.
- 3- اختلافات ونزاعهای خانگی وداخلی خوارزم شاهیان موجبات تضعیف حکومت آنان را فراهم کرد وزمیننه برای مداخله غوریان مساعد گردید.



بعد از سلطان سنجر، خراسان به میدان زد و خورد میان متخاصمان تبدیل شد، در صحنه نبرد خراسان، ایل ارسلان بن طغرل سلجوقی خوارزمشاه از نظر قدرت بر دیگران برتری داشت، سر انجام بررقبایش پیروز شد و خراسان را به تابعیت خود در آورد. با مرگ ایل ارسلان و بروز اختلافات میان فرزندان سلطانشاه و علاءالدین تکش، سلطانشاه شکست خورد و به خراسان آمد و دوباره بر خوارزمشاه حمله ور گردید، باز به شکست مواجه شد. سلطانشاه و مادرش ترکان خاتون به دهستان گریختند و بعداً مادرش به وسیله علاءالدین تکش کشته شد و خود او نیز به خراسان عقب نشینی نمود. بدین ترتیب، دامنه اختلافات، متخاصمات و نبردها بر سر تصرف خراسان میان رقبا اوج گرفت. سلطان غیاث الدین غوری که می خواست نیروهای متخاصم تضعیف شوند، نظاره گر اوضاع بود تا آنجا را با کمترین تلفات و مصارف به تصرف آورد. بهر حال، سپاهیان غزنین به فرماندهی سلطان شهاب الدین محمد غوری، نیروهای بامیان به فرماندهی شمس الدین محمد و لشکریان سیستان به فرماندهی ملک تاج الدین حرب، گردآمدند و بسوی مرو حرکت نمودند در نتیجه سلطانشاه شکست خورد. از شکست سلطانشاه برادرش علاءالدین تکش مطلع و به منظور جلوگیری از پیوستن او به قراختیایان به نواحی دریای آمو اعزام کرد و سپاهی را نیز برای دستگیری او به خراسان فرستاد. سلطانشاه که عرصه را بر خود تنگ دید، رهسپار غور گردید..

علاءالدین تکش که در جبهه عراق مشغول نبرد بود با فرستادن علما و فقها نزد سلطان غیاث الدین محمد سام غوری خواهان صلح با او شد. سلطان غوری صلح را پذیرفت و با اتخاذ سیاست دامن زدن به اختلافات داخلی خوارزمشاهیان و ایجاد رابطه با دولت مرکزی خوارزم شاهیان، قلمرو خود را از آسیب آنان حفظ نمود. تا اینکه وی با استفاده از شیوه های سیاسی و نظامی به همراه برادرش، سلطان شهاب الدین محمد غوری که مظفرانه از هند آمده بود، با سپاهی بسیار سرخس را محاصره کرد و با مصالحه آن را تصرف نمود و امارتش را به پسر کاکای خود، امیر تاج الدین زنگی، سپرد. سپس سپاه غور بعد از تصرف طوس متوجه نیشاپور گردید و آنرا نیز به تصرف آوردند و با مردم به نیکویی رفتار نمودند و حکومت آن را به پسر کاکا و داماد خود، ملک ضیاءالدین محمد بن ابوعلی، داد و امارت مرو و سرخس به ملک نصرالدین محمد خرنک تعلق گرفت و در ادامه فتوحاتش بسطام و جرجان را نیز تصرف کرد. سپس ادامه فتوحات را به برادرش سلطان شهاب الدین محمد غوری سپرد و خود به غور باز گشت. شهاب الدین محمد غوری بدون دستور برادر به منظور سرکوبی فرقه اسماعلیه به قهستان و گناباد حمله نمود و آن مناطق را به اطاعت و اداریت آنجا را به قاضی تولک واگذار نمود. سرکوبی اسماعلیان موجب کدورت دوبرادر گردید. چنانچه سلطان شهاب الدین محمد غوری به هندستان برگشت.

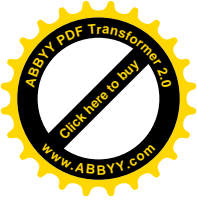


هنگامی که سلطان علاءالدین محمد خوارزمشاه از تصرف خراسان آگاه گردید، برخراسان حمله ور شد و نیشاپور را گرفت و سرخس را محاصره کرد. اما از اینکه محاصره به او سودی نبخشید از محاصره دست کشید و عقب نشینی نمود. بعد از آرایش قوا مجدداً خوارزم شاه جنگ را آغاز کرد و هرات را در محاصره کشید ولی کاری از پیش برده نتوانست. با آن هم غوریان با خوارزم شاهیان پیشنهاد صلح دادند اما خوارزم شاه نپذیرفت تا اینکه سلطان شهاب الدین محمد غوری از هند آمد با سپاهش از بلخ، بامیان و مرو گذشت و در مرغاب با محمد خوارزم شاه در گیر گردید. خوارزم شاه مجبور به عقب نشینی گردید و با وفات سلطان غیاث الدین ابوالفتح محمد سام غوری برای مدت کوتاهی این کشمکشها به تعویق افتید.

سلطان غیاث الدین ابوالفتح محمد سام غوری مسلمان متدین، فاضل، دانشمند، علم پرور، عادل و ادیب بود، وی همه امور را به اساس اسلامیت، عقلانیت و سنجش به پیش می برد. به فن بلاغت نیز آشنا بود و با خط زیبایش قرآن مجید می نوشت و وقف مدارس و مساجد می کرد. وی سیاستمدار مدبر و باکفایتی مشهور نیمه دوم قرن ششم هجری است که مملکتش را به اوج قدرت رسانید و با حسن سیاست اداره کرد و کمتر به قوه قهریه متوسل می گردید، چنانچه مورخ شهیر اسلام، ابوزید عبدالرحمن بن محمد (ابن خلدون) در جلد سوم تاریخ ابن خلدون یادآور می شود «غیاث الدین پادشاهی بزرگوار بود، با آن که کمتر به جنگ. میرفت ولی در همه جنگها پیروزمند بود. مردی مهیب و نیکو عقیدت و کثیرالصدقه بود. . . . وی شهری را می گرفت با مردمش نیکی می کرد. . . . باب عطا برفقرا گشوده می داشت . . .». ازینرو، مورد تحسین، تمجید و احترام مؤرخان قرار گرفته است.

سلطان غیاث الدین ابوالفتح محمد سام غوری نسبت به زبان و مذهب تبعیض و تعصبی نداشت و به این باور بود که تعصب در مذهب برای سلطان امر ناپسند می باشد. او جوانمرد، سخی و نیک اندیش بود و سپاهیان را از قتل و غارت منع می کرد. دربارش محفل و احتفالی برای علما و دانشمندان بود. او در روز چهارشنبه 27 جمادی الاول سال 599 هجری به سن 63 ساله گی چشم ازین جهان پوشید و در مسجد جامع هرات که در عهدش ساخته شده است به خاک سپرده شد.

پایتخت تابستانی اش فیروز کوه و پایتخت زمستانی اش زمینداور بود. از بناهای مشهور او می توان از مسجد جامع هرات، منارجام و باغ ارم در زمینداور، نامبرد. او به عمرانات قلمروش توجه خاصی داشت به خصوص در ساخت و ساز هرات باستان توجه زیاد نمود. چنانچه در عصرش هرات دوازده هزار دکان، شش هزار حمام و کاروانسرا و آسیاب، سه صد و پنجاه و سه مدرسه و چهارصد و چهل و چهار هزار خانه نشیمن داشت.



سلطان معزالدین ابوالمظفر محمد ملقب به شهاب الدین محمد غوری (599-602 هجری قمری)

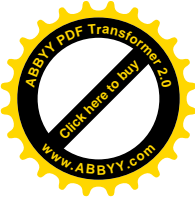
سلطان شهاب الدین غوری (محمد غوری) سیاستمدار لایق و فرمانده شجاع، باتدبیر، دلاور، آگاه به امور نظامی و پالیسی ساز ورزیده نظامی بود و در شرایط خاص و اضطراری می توانست قرار دهد. او درشکوه، عظمت و وسعت امپراطوری غور، خدمات شایسته انجام داده است. از جمله فتوحات او فتح هند، از صفحات درخشان زنده گی سیاسی و نظامی اوست. دودلیل اصلی و عمده برای توجیه این فتوحات، می توان ارایه کرد:

- 1- تعقیب و بر اندازی بازماندگان سلاله غزنویان که در لاهور اقامت گزیده بودند و به فکر احیا قدرت خویش دقیقه شماری می کردند.
- 2- ایجاد امپراطوری و توسعه دین مقدس اسلام و بهره گیری از ثروت های افسانوی هند به منظور گسترش اسلام و تقویة امپراطوری غور.

سلطان شهاب الدین محمد غوری زمانی که با سپاهش به هند رسید ایالاتی را که به صلح و یا به جنگ به دست می آورد، ضمیمه قلمرو خویش می نمود. تا اینکه تقریباً بر هند تسلط یافت. بدین ترتیب، نه تنها متصرفات وی در عهد حکومتش حفظ گردید، بلکه پس از مرگش نیز امرای او، از جمله قطب الدین ایبک، نه تنها حفظ کردند بلکه توسعه بخشیدند. چنانچه در شمال غرب هند سلسله های اسلامی حاکمیت یافتند و رفته رفته در دیگر مناطق آن گسترش پیدا نمودند، تا اینکه بر تمامی هند تسلط کامل یافتند.

سلطان شهاب الدین غوری (محمد غوری) در هند شهرهای زیادی، مانند: کالنجر، لاهور، ملتان، سیالکوت، اجمیر، هانسی، سرستی، کهرام، دهلی، بنارس، سوالک و کوکران و... را به صلح و یا جنگ فتح نمود.

مؤرخان متقدم و معاصر همگی بر این امر اتفاق نظر دارند که عقب ماندگی، نفاق، شقاق و اختلافات میان راجه های هند از مهمترین عوامل موفقیت سلطان شهاب الدین محمد غوری بوده است. طور مثال، جواهر لعل نهرو در این ارتباط می نویسد: «هند به روشهای کهنه و قدیمی خود چسبیده بود و هیچ کوشش نمی کرد که راه های تازه و بهتری برای پیشرفت پیدا کند. حتی از لحاظ فنون جنگی و نظامی هم هند عقب مانده بود و افغانها نیروی مجهز تر با سازمان بهتر داشتند؛ به این جهت بود که هند پیر با وجود شهامت و فداکاری در برابر مهاجمان شکست یافت و به زانو درآمد.»



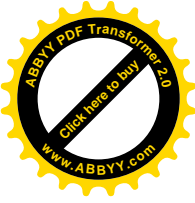
فکر کنید. آیا افغانستان دهند از لحاظ سیاسی، اقتصادی، تعلیمی و تربیتی و نظامی در شرایط کنونی باهم قابل مقایسه اند؟ اگر هستند، چرا؟ اگر نیستند، چرا؟

مدت سلطنت شهاب الدین محمد غوری از فرمانروایی او بر غزنین (سال 569 هجری قمری) 32 سال و چند ماه بود و وی حدود 29 سال تحت فرمانروایی برادرش حکومت کرد و حدود سه سال هم بعد از وفات برادر با استقلالیت سلطنت نمود. پایتخت تابستانی او غزنین و خراسان و پایتخت زمستانی اش لاهور و هند بود.

سلطان شهاب الدین زمانی که از لاهور عازم غزنین بود در کنار دریای سند در محلی به نام دمیک در هنگام ادای نماز به وسیله چند تن از کوکرانیان (کوکران قومی است از هندوها)، در سال 602 هجری قمری به شهادت رسید. سلطان شهاب الدین غوری اولاد نداشت، او پسر خوانده های خود را مثل فرزند اصلی دوست داشت و در تربیت آنها از هیچ کوششی دریغ نکرد این پسر خوانده ها بودند که بعد از او مدتها در هند سلطنت نمودند و باعث گسترش اسلام شدند.

سوم - دوره افول و اضمحلال امپراطوری غور

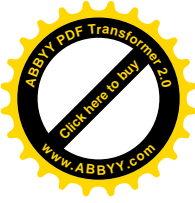
سلطان شهاب الدین محمد غوری هنگامی به شهادت رسید که اهداف نظامی اش در هند، ترکستان و خراسان نانمام مانده بود و اوضاع داخلی هم برای انتقال قدرت مناسب نبود. بنابر این، به سبب تعدد مدعیان سلطنت عملاً قلمرو غوریان تجزیه گردید و آتش جنگهای داخلی میان امرا و شهزاده گان شعله ور شد و طولی نکشید که امپراطوری غوریان مضمحل گردید. چنانکه سلطان غیاث الدین محمود بن سلطان غیاث الدین محمد سام غوری با بهاءالدین سام امیربامیان، مبنی بر آنکه خراسان در دست غیاث الدین محمود و غزنه و هند در اختیار بهاءالدین سام باشد با هم موافقت نمودند و وی (غیاث الدین محمود) برای تصاحب تاج و تخت بست را به قصد فیروز کوه ترک نمود و با حمایت ترکان و غوریان به راحتی وارد فیروزکوه شد و بربلاد غرجستان، تالقان، گرزوان، قادس، گرمسیر دست یافت و برای تاج الدین یلدز که بر غزنین تسلط یافته بود و نیز قطب الدین ایبک که در هندوستان تسلط داشت منشور حکومت فرستاد. اما از اینکه توان رهبری نداشت به زودی دامنه اختلافات و کشمکشها وسعت گرفت و رفته رفته ساحات قلمرو غوریان به تصرف خوارزم شاهیان در آمد. تا اینکه غیاث الدین محمود در سال 607 ق به وسیله خوارزم شاهیان به قتل رسید، این قتل تیر مهلک بود که بر بنیاد حکومت غوریان اصابت کرد. بعد از او پسرش بهاءالدین سام جوان 14 ساله بوسیله سران قوم به سلطنت رسید و مملکت به هرج و مرج مواجه گردید تا اینکه وی به وسیله علاءالدین آتسز بن سلطان علاءالدین حسین کشته شد و به تاریخ پیوست.



علاءالدین آتسز به همکاری خوارزم شاهیان بر فیروزکوه تسلط یافت و با تاج الدین یلدرز که در غزنی حکومت میراند، درگیر گردید. در نتیجه مغلوب و حکومت چهار ساله اش خاتمه پذیرفت تا اینکه سلطان علاءالدین محمد بن ابی شجاع الدین علی ملقب به ضیاءالدین پسر کاکای سلطان غیاث الدین محمد سام غوری و داماد او، به وسیله تاج الدین یلدرز بر تخت فیروزکوه نشست از اینکه توان و صلاحیت رهبری را نداشت، سرانجام تسلیم خوارزمشاهیان گردید.

بهاءالدین سام بن سلطان شمس الدین محمد بن ملک فخرالدین مسعود بعد از مرگ پدر در بامیان به سلطنت رسید. قلمرو او از شرق به کشمیر، از غرب به ترمذ و بلخ، از شمال به کاشغر و از جنوب به غور و غرjestان محدود بود. وی (نواسه ملک فخرالدین مسعود) خود را نسبت به دیگران مستحق تاج و تخت سلطان شهاب الدین محمد غوری میدانست. اما بخت با او یاری نکرد در اثر مرضی در گذشت. او قبل از مردن فرزند خود علاءالدین را جانشین خود برگزید به او وصیت نمود تا اهداف او را دنبال نماید. علاءالدین با برادرش، جلال الدین، عازم غزنین شدند و به راحتی بر تخت غزنین جلوس نمود زمانی که یلدرز از موضوع آگاه شد با سپاهی متشکل از ترک، خلیج، غز و... به غزنه آمد و درگیری میان شان آغاز و در نتیجه علاءالدین مغلوب شد و به بامیان بازگشت و به تدارک سپاه پرداخت و دوباره بر غزنی یورش برد و شکست دادن سپاهیان یلدرز مجدداً بر غزنین مسلط گردید و برادرش به بامیان برگشت. علاءالدین به عوض دلجویی مردم به آزار و اذیت آنها پرداخت و ناراضیاتی ها با لا گرفت. یلدرز با استفاده از این اوضاع بر غزنین حمله کرد، قلعه شهر را محاصر نمود. اما سودی بدست نیاورد. سپس متوجه بیرون شهر گردید و با جلال الدین که از با میان به مدد برادر آمده بود، مصاف داد و او را اسیر نمود و دوباره قلعه شهر غزنی را به محاصره گرفت و علاءالدین هم تاب مقاومت را به خود ندید، قلعه شهر غزنه را به یلدرز واگذار کرد و اسیر او گردید. در این زمان علاءالدین مسعود کاکای علاءالدین و جلال الدین بر با میان مسلط گردید و زمینه برای استیلای خوارزمشاهیان فراهم شد تا اینکه بعد از فرار و قتل تاج الدین یلدرز (یکی از مملوک های سلطان شهاب الدین محمد غوری) تمام متصرفات امپراطوری غور به استثنای هندوستان، تحت سلطه سلطان محمد خوارزم شاه قرار گرفت و او حکومت این نواحی را به فرزندش جلال الدین منکبرتی، واگذار نمود.

بعد از کشته شدن سلطان شهاب الدین محمد غوری، امپراطوری بزرگ غوری منقرض و تجزیه گردید، پسرخوانده اش قطب الدین ایبک که در هند بود خود را پادشاه مستقل هند اعلام کرد و دهلی را به عوض لاهور پایتخت فرار داد. وی در دهلی مسجد جامع معروف را تعمیر و قطب منار دهلی را به نمونه منار جام بنا نهاد. سلطان شهاب الدین غوری مرد سخی دلیر و سیاستمدار لایقی بود که بعد از او شمس الدین التمش (مملوک



سلطان شهاب الدین غوری، ودخترش سلطان رضیة غوری وشیرشاه سوری یکی بعد از دیگری در هند به سلطنت رسیدند واز خود یادگارهای ماندگاری بجا ماندند.

اوضاع اقتصادی، فرهنگی، اداری و نظامی امپراطوری غور

در عصر غوریها در کشور ما مناسبات ارباب رعیتی (فیودالی) حاکم بود ومردم در حد رفع ضرورت های اولیه به زراعت وتولید احتیاجات خویش مبادرت می ورزیدند. جو وگندم، پنبه وبرنج، انگور وکشمش، بادام پنیر تولید می کردند. هم چنان از بعضی معادن کشور، مانند: طلا ونقره، آهن ومس، سرب ونوشادر استخراج می گردید وصنایع کوچک، مانند: پارچه بافی، چرم سازی، قالین بافی واسلحه سازی مروج بود. اما در عرصه علوم و فرهنگ ، این دوره را می توانیم ادامه دوره سامانی وغزنوی به حساب آورد.

تأسیس مدرسه افشین در غرjestان، مدرسه شاه مشهد ، مدرسه غیاثیه هرات، مدرسه بامیان، مدرسه سرحوض در سیستان، مدرسه فیروزی در ملتان، مدرسه معزی در دهلی مصداق و گواه علم دوستی آنها است. با این همه، غوریان به آبادی وعمرانات توجه کردند ، مساجد، قلعه ها وآبادیهایی را در گوشه وکنار امپراطوری غور اعمار نمودند.

در زمره عمرانات مهم شان یکی مسجد جامع هرات است که کارآن در عهد سلطنت غیاث الدین غوری آغاز شد. دیگری منار جام غور است که یکی از منارهای با عظمت دنیا محسوب می شود. از سوی دیگر غوریان که به مسامح مذهبی وزبانی اشتهار داشتند و در بار شان محل تجمع علما ودانشمندان از فرقه ها وگروه های مختلف مذهبی بود. غوریان به علما ، دانشمندان واهل ادب وهنر به دیده تکریم وتعظیم می نگریستند. آزاد اندیشی وفضای تساهل وتسامح فکری از مهمترین پیامدهای عصر غوریان به خصوص عهد سلطان غیاث الدین ابوالفتح محمد سام غوری بشمار می رود

امپراطوری غوری با وجود داشتن دولت مرکزی که مقر آن در تابستان فیروزکوه ودر زمستان زمینداور بود، یک پایتخت در بامیان و پایتخت دیگر در غزنی داشت، پایتخت های بامیان وغزنه از اختیارات داخلی برخوردار بودند، از طریق غزنه هندوستان اداره ورهبری می شد. این امر در ابتدا تا حد بسیاری از شورشهای داخلی ونزاعهای خانه گی جلوگیری کرد، ولی در نهایت به سبب ضعف قدرت مرکزی از عوامل انحطاط آنان گردید.



روحیه عدالت پروری و دینداری سلاطین غوری بخصوص سلطان غیاث الدین غوری مورد توجه مؤرخان قرار گرفته، چنانکه سلاطین بعدی روش آنان را در کشور داری الگوی خود قرار داده اند.

سپاه غورمتشکل از سواره نظام و پیاده نظام بود، وجود معادن آهن و فلزات دیگر و نیروی انسانی مستعد و ماهر از مهمترین عواملی بود که غور رابه یکی از مراکز مهم تهیه اسلحه تبدیل کرد.

نتیجه

غوری های آریایی نژاد به سبب استحکامات طبیعی خداداد سرزمین غور و روحیه سلحشوری، علی الرغم تهاجمات مکرر کشور گشایان به غور، سالها استقلال خودرا حفظ نمودند . اما سلطان محمود غزنوی با بکار گیری تکتیکهای مؤثر نظامی، توانست در سال (401 ق) بر این استحکامات فایق آید و سلطه خود را بر غور استحکام بخشد. چنانچه امرای غور حدود یک و نیم قرن خراجگزار غزنویان شدند و با وجود تلاشهای بعضی از امرا نتوانستند استقلال خودرا حاصل نمایند حتی از دهه دوم قرن ششم هجری قمری به سلطان سنجر سلجوقی نیز باج و خراج می پرداختند. اما با ضعف دولت غزنین و اضمحلال و اسارت سلطان سنجر به دست غزان وفات او، آخر الامر در سال 552 هجری قمری در اثر تلاشهای سلطان علاءالدین حسین غوری، غوریان استقلال خودرا دوباره حصول نمودند و با توجه به خلای قدرت در منطقه در خراسان و هند به فتوحات و جهانگشایی پرداختند. به این ترتیب، در مدت کوتاهی به قدرتمندترین دولت در منطقه تبدیل شدند و با خوارزم شاهیان که آنها هم جهانگشایی خودرا تازه آغاز نموده بودند دم برتری میزدند. امپراطوری غور در عصر سلطان غیاث الدین ابوالفتح محمد سام غوری (558-599 ق) و برادرش سلطان شهاب الدین محمد غوری (599-602 ق) از لحاظ سیاسی و نظامی به اوج قدرت رسید.

شاهان غوری بخصوص سلطان غیاث الدین غوری و برادرش به دینداری، عدالت پروری مشهور اند. این دو برادر با اتخاذ شیوه های معقول تساهل و تسامح مذهبی و زبانی، با وجود گرایش های متفاوت، از تمام نیروهای سرزمین های قلمرو خود برای جهاد با کفار، پیشرفتهای علمی، سازندگی، توسعه و حفظ قلمرو شان استفاده نمودند. اما در سال 602 ق زمانی که سلطان شهاب الدین محمد غوری به حق پیوست به دلیل فقدان زعامت قوی، امپراطوری غور به استثنای هندوستان که توسط مملوکانش حفظ گردید، به دست خوارزم شاهیان افتاد.

دلایل اصلی و عمده سقوط امپراطوری غور عبارتند از:



1- شاهان غوری قبل از اینکه حکومت خود را در مطابقت اصول حکومتداری استحکام بخشند و نهادهای مدنی را تحکیم نمایند، به جنگهای فرسایشی، مکرر و طولانی اقدام کردند و بخش عمده‌ی بی‌نیروهای انسانی و منابع مادی امپراطوری را در این راه به مصرف رساندند.

2- نه سپردن کار به اهل آن، تعیین فرمانروایان ضعیف سبب شد تا زمینه‌ی اضمحلال و انقراض آنها مساعد گردد.

3- دولت و حکومت غور از ابتدا به اصطلاح امروزی به صورت فدرال اداره ورهبری می‌شد، یعنی مناطقی که در اختیار شهزاده‌گان و نواده‌گان سلاطین بود و با وجود قدرت مرکزی، آنان دارای اختیارات زیادی بودند و حتی بعضی از آنها بدون در نظر داشت استعداد از طرف دولت مرکزی به مقام سلطنت میرسیدند. اما همین که قدرت مرکزی ضعیف می‌شد نزاعها بر سر قدرت بیشتر اوج می‌گرفت و در نتیجه بحران همه‌جارا فرا می‌گرفت، چنانچه بعد از سلطان شهاب الدین محمد غوری این وضعیت رونما گردید.

4- تعدد مدعیان سلطنت و توسل آنان به بیگانگان یعنی خوارزم شاهیان به منظور فایق آمدن بر رقبا، موجبات افول آنها را فراهم ساخت.

5- سپاه غوریان متشکل از چندین قوم بود که این امر در صورت اقتدار، قدرت مرکزی از امتیازات سپاه و کارآمدی رزمی آنها به شمار می‌رفت، ولی در صورت ضعف نه تنها توانایی سپاه از بین می‌رفت، بلکه خود عاملی برای اغتشاش و جنگهای داخلی می‌گردید. رویدادها و حوادث پس از سلطان شهاب الدین محمد غوری گواه این حقیقت اند.

جواهر لعل نهرو، گفته است: «ملتی که از گذشته اش آگاه نیست، مجبور است اشتباهات گذشته را تکرار نماید.»

- آیا مطالعه‌ی تاریخ پر افتخار و وطن عزیز ما افغانستان برای ما مفید و ارزشمند است؟ دلایل خود را فهرست نمایید.

- آیا به نظر شما آگاهی از اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی عصر غوریها به زنده گی ما اهمیت دارد؟ دلایل خویش را فهرست کنید.

- از مطالعه‌ی تاریخ غوریان چه می‌توانیم بیاموزیم؟

- آیا غور دیروز و امروز باهم قابل مقایسه است؟ اگر است یا نیست، چرا؟

- به نظر شما دلایل عقبمانی امروزی غور چه است. آنها را فهرست کنید.

- به نظر شما راه های بیرون رفت غور از عقبمانی چیست ؟ آنها را فهرست نمایید.



سلطان شهاب الدین غوری



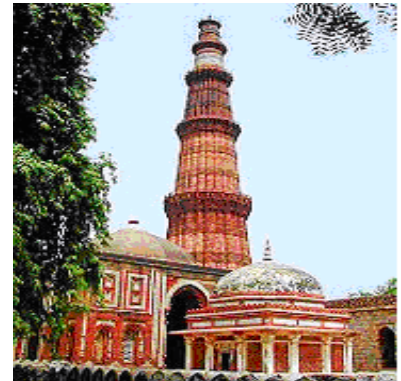
سلطان غیاث الدین غوری



منارجام



مسجد جامع هرات



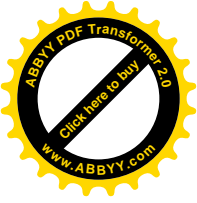
قطب منار دهلی



شهاب شاه سورى



سلطان رضیه



در تهیه این اثر ازین منابع استفاده شده است:

منابع اصلی

- 1- جوزجانی، منهاج السراج، طبقات ناصری.
- 2- مؤلف گمنام، حدودالعالم، ترجمه پوهاند میرحسین شاه.
- 3- ابن خلدون، ابوزید عبدالرحمن محمد، ترجمه عبدالمحمد آیتی

منبع فرعی

- 1- انصاری، دکتور فاروق، فشرده تاریخ افغانستان؛
- 2- محمود، پوهندوی شاه محمود، تاریخ دولت مستقل غوریان؛
- 3- فروغی ابری، دکتور اصغر، تاریخ غوریان؛
- 4- حبیبی، پوهاند عبدالحی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام؛
- 5- همو، تاریخ مختصر افغانستان؛
- 6- غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ؛
- 7- ابراهیم زی، شیرمحمد، خورشید جهان؛
- 8- پژواک، عتیق الله، غوریان؛
- 9- نهرو، جواهر لعل، نگاهی به تاریخ جهان؛
- 10- شاداب غوری، محمد موسی، غور یا هفت اختر؛
- 11- افغانستان در دایره المعارف تاجیک؛
- 12- غوری، سرمؤلف عبدالغیاث، غور در گذرگاه تاریخ، روزنامه انیس؛
- 13- سرهنگ، پوهنوال دکتور پاینده محمد، غور و غوری، مجله آریانا.
- 14- غوری، سرمؤلف عبدالغیاث، اصل و نسب زوریها، سیمنا زوریها در فراه.
- 15- انتر نت.

